



پیام بدیع

سال سی و پنجم

شماره‌های

۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴

اکتبر - نوامبر - دسامبر

۲۰۱۷

# پیام بدیع



سال سی و پنجم

شماره‌های

۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴

اکتبر - نوامبر - دسامبر

۲۰۱۷

# پیام بدیع

سال سی و پنجم

شماره های

۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴

سال ۱۷۲ بدیع

۱۳۹۶ شمسی

اکتبر - نوامبر - دسامبر

۲۰۱۷

## فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	مناجات از حضرت بهاء‌الله
۲	مناجات از حضرت عبدالبهاء
۳	حضرت بهاء‌الله در کردستان - از مایکل کیرتونی
۶	در ایام حضرت ولی امرالله - دنباله سخنرانی ایادی امرالله لروی آبواس
۱۱	نُراد از انبیاء کذب در انجیل جلیل - جناب دکتر گیو خاوری
۱۴	شعر "ثر نور" - جناب علی توانگر
۱۵	حب‌الوطن من‌الایمان - جناب سروش حقایق - قسمت آخر
۲۰	دنباله مطلب ترک تمصبات - جناب ایرج قانونی
۲۳	دنباله مطلب نظریه هنر در دو آئین بایی و بهائی - جناب نورج امینی
۲۷	شعر "نو" - جناب عطاءالله ستوده‌نیا
۲۸	جورج لاونزند - از محراب کلیسا تا ثابت قدمی - از مایکل کیرتونی
۳۲	دنباله در انتخابات بهائی چه‌گونه باید رأی داد - جناب آرش ابی‌زاده
۳۵	دنباله مدرسه دخترانه تربیت طهران - خانم یاسمن رستم کلاهی
۳۸	شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز - دکتر سید ضیاءالله احراری
۴۳	حق اشتراک مجله پیام بدیع و برگه تقاضای حق اشتراک

مناجات حضرت بهاءالله  
حفظ و صیانت

## الهی الهی

این عبد را از شرّ نفس و هوی حفظ فرما و به نور برّ و تقوی مزین دار ای مالک  
من مملوکت ترا ذکر می‌نماید و لازال بصرش منتظر عنایات لانهایه تو بوده و  
هست پس باز کن باب رحمتت را و قسمتی عطا فرما این عبد متمسک را، از  
یک کلمه علیا عالم وجود را موجود فرمودی و به انواع مائده و نعمت و آلاء  
لاتحصی مزین داشتی تونی بخشنده و توانا لا اله الا انت العلی الابهی



حمد و ثنا**هو الله**

ای یاران دست شکرانه به درگاه خداوند یگانه بلند کنید و بگوئید ای خداوند یکتا ای پروردگاری بی همتا ستایش و نیایش تو را که این اکیلی جلیل را بر سر این ضُعبا نهادی و این رداء عَزّت ابدیه را بر دوش این فقرا دادی پرتو تقدیست بر هیکل ترابی زد انوار جهان ابدی ظاهر شد شعله عنایتت از نار موقده ظاهر شد و قلوب را حیات جاودانی داد شُکر تو را بر این موهبت و بر این عنایت و بر این رحمت که این ضُعباء را به آن مخصّص داشتی تونی کریم و رحیم و مهربان

ع ع



# حضرت بهاء‌الله در کردستان

نفسی مقدّس در میان کوه‌ها<sup>۱</sup>  
 نوشته مایکل کرتوتی (Michael Curtotti)<sup>۲</sup>  
 ترجمه مهرداد جعفری

برای دو سال هیچ‌یک از منسویین و پیروان حضرت بهاء‌الله از مکان و محلّ زندگی ایشان خبری نداشتند. بعد از ورود به بغداد، گروه پریشان بایبان به سوی وجود مبارک حضرت بهاء‌الله متوجّه شدند زیرا حضرتشان مصمّم بودند حیاتی تازه در کالبد جامعه بایبان بدمند. شهرت مقام و قدرت نفوذ حضرتشان عامل حسادت و جدائی بسیاری گردید. تصمیم حضرت بهاء‌الله در عوض بر این قرار گرفت که برای مدتی به هجرت رفته و از تماس با هر نفسی از بشر پرهیز نمایند. در ماه آپریل سال ۱۸۵۴ بغداد را ترک فرمودند.

”... این عبد در اوّل ورود این ارض [بغداد] چون فی‌الجمله بر امورات مُحدّثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان‌ها فراق نهادم و دو سال وَحده [تنها] در صحراهای هجر به سر بُردم و از عیونم [چشمانم] عیون [چشمه‌ها] جاری بود و از قلبم بُحورِ دَم [دریاهای خون] ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره [بلاهای شدید و پی در پی] وَالذی نفسی بیده [قسم به کسی که جانم در دست اوست] کمال سُرور موجود بود و نهایت فرح مشهود ... قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه. و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مَصَدِر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضَرّ احدی نشوم و علت حُزن قلبی نگردم. غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه، اگرچه هر نفسی مَحْمَلی بست و به هوای خود خیالی نمود. باری تا آن‌که از مَصَدِر امر حُکم رجوع صادر شد و لَابَداً تسلیم نمودم و راجع شدم.“<sup>۳</sup>

”با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوشِ عَراء [بیابان] مجالس گشتم.“<sup>۴</sup>

حضرت بهاء‌الله مُلبس به اَلبَسهٔ درویشی و در کوه‌های سرگلو در میان کوه‌های کردستان تشریف بردند. کَشکول درویشی ایشان در دارالاثار بین‌المللی

مرکز جهانی بهائی [در حیفا] به یادگار مانده.

حضرت بهاء‌الله مانند زاهدانِ مُعتکف در غاری در میان کوه‌ها اقامت نمودند. ابوالقاسم، خادم ایشان، تنها کسی بود که از محل اقامت ایشان آگاه بود. حضرت بهاء‌الله از وی خواسته بودند که روزانه در مواقع لزوم به دهی به نام سلیمانیه برای تهیهٔ آذوقه برود. در سال ۱۸۴۴ افسری از نیروی دریایی انگلیس دربارهٔ سلیمانیه نوشته "با مقایسه با یکی از دهات فقیر و دورافتادهٔ انگلیس، سلیمانیه از تعدادی از منازل کوچک و مخروبه تشکیل شده بود که کمی بدتر به نظر می‌رسید." مردم آن محل حضرت بهاء‌الله را به عنوان "درویش محمد ایرانی" می‌شناختند.

شهرت حضرت بهاء‌الله زمانی بالا گرفت که قطعهٔ خطاطی شده به قلم مبارک به دست شیخ اسماعیل، رهبر صوفی آن منطقه رسید. همان طوری که بهائیهٔ خانم، صبیّه [دختر] والاگهر حضرت بهاء‌الله نقل می‌کنند، روزی شاگرد محصلی که به وسیلهٔ معلمش به دلیل بد خطی تنبیه شده بود، گریان و نالان در خارج از مدرسه در حرکت بود که نفس مقدسی از علت گریهٔ وی جويا شد و به وی فرمودند که "محزون مباش، نسخهٔ دیگری خواهم نوشت و تعلیم خواهم داد که چگونه به نحو بهتری خطاطی نمائی."

در آن دوران که نفوس کم سواد بسیار بودند، زیبایی خطاطی حضرت بهاء‌الله نشانهٔ اصالت ایشان بود که از عائله‌ای عالی‌مقام می‌باشند. شیخ اسماعیل و پیروانش سعادت آشنائی با جمال مبارک [حضرت بهاء‌الله] را یافتند و در یکی از جلسات حضرت بهاء‌الله بنا به تمنای وی شعری با دو هزار بیت سرودند.

همانند حضرت موسی، عیسی، محمد و بودا که قبل از ظهور ایشان ظاهر شده بودند، جمال مبارک هم هجرت اختیار فرمودند که این امر مقدمه‌ای برای رسالت راستینی شد که هدفش دگرگونی شرایط نوع بشر بود.

در بغداد، روحیهٔ کوچک بایبان از غیاب حضرت بهاء‌الله به همراه احباء و منسوبین بیش‌تر رو به خرابی گذاشت که باعث شد اعضاء عائله مبارکه حضرتشان ناامیدانه سعی نمایند که حضرتشان را پیدا نموده و ترغیب به مراجعت نمایند. بعد از دو سال تنها خبری که از حضرت بهاء‌الله رسید به علت کشته شدن نابهنگام ابوالقاسم بود که در یکی از ایام راهزنان وی را زخمی نموده که نهایتاً باعث فوت وی شد. قبل از وفاتش به آنانی که به قصد نجاتش آمده بودند گفته بود که آنچه

که به همراه از نقدینه و دیگر اشیاء دارد متعلق به درویش محمّد ایرانی است که در کوه‌های کردستان هستند. هنگامی که این اخبار به بغداد رسید حدس عائله مبارکه که ایشان باید حضرت بهاء‌الله باشند، صحت یافت. عائله مبارکه دو نفر از یاران را فرستادند که از هیکل مبارک تمنای مراجعت نمایند.

در مقاله قبلی در مورد محبت حضرت بهاء‌الله و نحوه ملاقات حضرت عبدالبهاء [یسر و جانشین منصوص حضرت بهاء‌الله] با هیکل مبارک حضرت بهاء‌الله تشریح شده.

مدتی کوتاه قبل از بازگشت به بغداد، حضرت بهاء‌الله به همراهان فرمودند که ایام آسایش و آرامش ایشان در این کره خاکی به انتها رسیده.

ادامه دارد

<sup>۱</sup> - این مقاله شماره ۱۱ نویسنده می‌باشد.

<sup>۲</sup> - مایکل کروتوی به مناسبت جشن دوستمین سالگرد تولد مبارک حضرت بهاء‌الله که در ۲۲/۲۱ اکتبر ۲۰۱۷ برگزار می‌گردد، تعهد شخصی نموده که تا آن روز ۲۰۰ مقاله در مواضع مختلفه دیانت بهائی بنویسد. برای اصل این مقاله‌ها به: <http://beyondforeignness.org> مراجعه فرمائید.

<sup>۳</sup> - کتاب ایقان، صفحه ۷۰.

<sup>۴</sup> - کتاب قرن بدیع، صص: ۲۵۱ - ۲۵۲.



## در ایام حضرت ولی امرالله

سخنرانی ایادی امرالله لروی آیوآس در ژوهانسبورگ، ۱۹۵۸  
دنباله مطالب پیشین

سپس از همان موقعیت استفاده کرده دربارهٔ بسیاری از مسائل با شورای بین‌المللی گفتگو می‌کردند. حضرت ولی امرالله کسی نبودند که اسرار زیادی داشته باشد. هیکل مبارک به احدی اجازه نمی‌دادند دربارهٔ آنچه که در ارض اقدس رُخ داده، یا عملاً، هیچ‌یک از مذاکرات شخصی را که سر میز با زائرین صورت گرفته، بازگو نماید. اما کار امرالله در اطراف ارض اقدس، ایشان معمولاً دربارهٔ آن صحبت می‌کردند؛ در آن موقع صحبت کرده راهنمایی می‌فرمودند، و این خیلی جالب است؛ هیکل مبارک همیشه درست بود. یک دفعه مشغول انجام دادن کاری با اولیاء حکومت برای حضرت ولی امرالله بودم. آقای آپر Opper آن‌جا بود و آن را به خاطر می‌آورد. به حضرت ولی امرالله توضیح می‌دادم و ایشان سؤال می‌کردند که چه می‌کنم و به ایشان جواب دادم و هیکل مبارک فرمودند "شما بهتر است نزد آقای اهتان Ehtan بروید؛ او دوست شما است و به ما مساعدت خواهد کرد." این نحوه انجام دادن آن به نظرم مقرون به مصلحت نمی‌آمد زیرا من از زاویهٔ دیگری به آن پرداخته بودم. برای حضرت ولی امرالله توضیح دادم که "اما تصوّر می‌کنم آقای فلانی دوست ما باشد؛ شما او را می‌شناسید." اما، عملاً آقای اهتان بود که کلّ مسأله را بعدها برای ما حلّ و فصل کرد. نزد او رفتم و قویاً موضوع را مطرح کرده تقاضا نمودم و او هم آن را حلّ کرد. این مطلب را از آن روی می‌گویم که هدایت حضرت ولی امرالله را نشان دهم و این که چگونه همواره در جمیع امور در حال اتخاذ تصمیم بودند. شما تلگرافی از افریقای جنوبی برای ایشان می‌فرستید و ایشان آن را مدّ نظر قرار می‌دهند و دربارهٔ آن دعا می‌کنند و به شما جوابی می‌دهند، و آن ارادهٔ الهی است و مشیت الهی به این ترتیب عمل می‌کند.

پس، وقتی که این را به عنوان تصویری از یک روز زندگی حضرت ولی

امراالله به شما می‌دهم، به خاطر داشته باشید که این یک روز نبود که بعد از آن ایشان یک هفته استراحت کنند؛ دو روز نبود که بعد از آن استراحت داشته باشند. سه روز بود، چهار روز بود، پنج روز بود، شش روز بود؛ هفت روز بود. هفته‌های پیاپی این‌گونه بود.

وقتی حضرت ولی امرالله در ارض اقدس بودند، ابدأ هیچ‌گونه استراحت و راحتی برای ایشان وجود نداشت. از صبح علی‌الطلوع، پنج و نیم صبح، تا یازده یا یازده و نیم شب مشغول کار بودند باری سنگین از مسائل سراسر جهان بر دوش داشتند؛ احباء تا همین چند سال آخر، ابدأ این‌طور فکر نمی‌کردند تا کلام تشویق‌آمیز و دلگرم‌کننده‌ای از کارهای انجام شده، از انتصارات عظیمی که حاصل شده بود برای ایشان ارسال دارند. اما اگر کسی دچار مشکل بود، تلگرافی به حضرت ولی امرالله می‌زد و تقاضای هدایت می‌کرد و ایشان باید مسائل جهان را به این ترتیب حل می‌کردند. بنابراین، ایشان مستمراً تحت فشار دائمی احباء بودند.

وقتی ابتدا وارد ارض اقدس شدم، دو یا سه مورد در خصوص حضرت ولی امرالله بود که خیلی مرا تحت تأثیر قرار داد. یکی از آنها، به طور اخص، جثهٔ هیکل مبارک بود. در غرب، برای شما که در غرب نبوده‌اید بگویم که، ما شکوه و عظمت را با بزرگی و کوچکی جثه مرتبط می‌سازیم. انسان باید بزرگ باشد، باید تنومند باشد، یک متر و هشتاد سانت قدش باشد، چهارشانه باشد و غیره و غیره. حضرت ولی امرالله بسیار ظریف بودند؛ جثهٔ کوچکی داشتند. بسیار ظریف و موقر و متین بودند؛ اجزاء صورت ایشان، بینی، چشمان، دست‌ها، هر یک از آنها آنقدر ظریف و آنقدر کامل بود که می‌توانستید تشخیص دهید که قدرت ایشان در زمانی که صحبت می‌فرمودند قدرت انسان عادی، یعنی شوقی افندی نبود، بلکه قدرت روحی بود که در ایشان متجلی بود. ایشان وسیلهٔ جریان و سرریان روح بودند که خداوند استفاده می‌کرد. ایشان صرفاً انسانی نبودند که آن‌جا نشسته بود. من در کمال بهت و حیرت می‌نشستم و حضرت ولی امرالله، آنقدر ظریف و متین، آنقدر زیبا و جذّاب، و در عین حال با قدرت صحبت می‌کردند. هنگامی که ایشان دربارهٔ قدرت امر الهی صحبت می‌کردند ساختمان به لرزه درمی‌آمد؛ همه چیز مرتعش

می‌شد. تجربه شگرفی بود مشاهده ابزاری که خداوند برای سخن گفتن، برای جاری کردن مشیتش و برای اشاعه اراده و قدرتش در سراسر عالم از آن استفاده می‌کرد.

جنه حضرت ولی امرالله اندازه حضرت عبدالبهاء یا کوچک‌تر بود. همه شما شمایل حضرت عبدالبهاء را دیده‌اید. حضرت ولی امرالله کوچک‌تر از حضرت عبدالبهاء بودند. اندکی مانند حضرت عبدالبهاء بودند، و مانند حضرت عبدالبهاء راه می‌رفتند؛ همان طرز ایستادن و حالت بدن را داشتند. یک بار در کنار مقام حضرت اعلی (که آن زمان در حال ساختمان آن بودیم) قدم می‌زدیم و به پائین نگاه می‌کردم، گفتم "خدای من! حضرت عبدالبهاء آنجا هستند." و دیگر بار نگاه کردم؛ البته حضرت ولی امرالله بودند. اما اگر محاسن سفیدی بر چهره مبارک می‌دیدم بلا تردید قسم می‌خوردم که حضرت عبدالبهاء هستند؛ زیرا همان نحو راه رفتن؛ همان هیكل و همان وضعیت ظاهر را داشتند.

به طور کلی، ایشان همان اجزاء صورت حضرت عبدالبهاء را داشتند که بدین معنی است که بعضی از اجزاء صورت ایشان مانند حضرت بهاء‌الله بود. وقتی شما شمایل حضرت عبدالبهاء را مشاهده می‌کنید، برخی از آن مشخصات را می‌بینید. ترکیب چشم‌ها مانند حضرت اعلی بود. می‌دانید که ایشان از اخلاف حضرت بهاء‌الله و حضرت اعلی بودند.<sup>۱</sup>

دست‌های هیكل مبارک بسیار ظریف و خوش ترکیب بود؛ حقیقت مطلب این است که وقتی ایشان طفل بودند، حضرت ورقه مبارکه علیا، خواهر حضرت عبدالبهاء که ما ایشان را مقدس‌ترین و کامل‌ترین بانو در عالم بهائی می‌دانیم، شوقی افندی را روی دامن خود می‌نشانند و دست‌های ایشان را در دست گرفته می‌گفتند که این‌ها دست‌های حضرت بهاء‌الله است.<sup>۲</sup>

حضرت ولی امرالله همیشه بسیار جدی بودند؛ اما طبیعتی بسیار مسرور داشتند. حتی وقتی کوچک بودند، قدرت و عظمت خود را نشان می‌دادند. حضرت عبدالبهاء اصرار داشتند که همه ایشان را "شوقی افندی" بخوانند. هیچ‌کس اجازه نداشت ایشان را با اسم تنها بخواند؛ آنطور که شما فرزندان خود را صدا می‌زنید،

یعنی اسم آن‌ها را به کار می‌برید؛ حضرت عبدالبهاء مصر بودند که حتماً عنوان افندی نیز همواره با اسم ایشان بیاید. حتی پدر و مادرشان هم ایشان را شوقی افندی صدا می‌زدند. حضرت عبدالبهاء نیز شوقی افندی می‌گفتند. هیکل مبارک همیشه دستی به سر حضرت شوقی افندی می‌کشیدند و ایشان را "بیت‌العدل کوچک من" می‌خواندند تا از همان اوان طفولیت نشان دهند که حضرت عبدالبهاء ایشان را به وصایت خود برگزیده‌اند و ایشان زمام امرالله را در دست خواهند گرفت.<sup>۳</sup>

### ادامه دارد

<sup>۱</sup> - باید دانست که نسبت حضرت ولی امرالله با حضرت اعلی‌ مشابه نسبت ایشان با حضرت بهاءالله ابدأ نبود. زیرا آقا میرزا هادی افنان، پدر حضرت ولی امرالله، فرزند آقا سید محمد حسین بودند. ایشان فرزند میرزا ابوالقاسم سقاخانه‌ای پسر عموی مادر حضرت اعلی بودند. میرزا ابوالقاسم سقاخانه‌ای ضمناً برادر حرم حضرت اعلی نیز بودند. زیرا میرزا علی، عموی مادر حضرت اعلی، چهار فرزند داشتند. میرزا سید حسن افنان کبیر؛ خدیجه بیگم (حرم مبارک)؛ میرزا ابوالقاسم سقاخانه‌ای و زهرا بیگم زوجه زین‌العابدین پسرعموی حضرت اعلی و مادر میرزا آقا ملقب به نورالدین مخاطب لوح دنیا - م

<sup>۲</sup> - روحیه خانم مرقوم داشته‌اند "خود از لسان مبارک [حضرت ولی امرالله] شنیدم که فرمودند حضرت ورقه مبارکه علیا برخی اوقات دست‌های مرا در دست خود گرفته می‌فرمودند که این دست‌ها شبیه دست‌های حضرت بهاءالله است." (گوهر یکتا، ص ۹)

<sup>۳</sup> - مترجم تاکنون چنین کلامی را در جایی ندیده و نخوانده است. تنها موردی که در مورد حضرت شوقی افندی از زبان حضرت عبدالبهاء شنیده شده ودر یادداشت‌های خانمی آلمانی نقل شده آن است که فرمودند "خوب دختر من، آیا از شوی افندی، ایلپای مستقبل من، خوش آمد؟" (گوهر یکتا، ص ۱۸) اما این که نحوه رفتار حضرت عبدالبهاء با حضرت شوقی افندی به نحوی بوده که نشان دهد از همان اوان کودکی برای امر عظیم وصایت حضرت

عبدالبهاء انتخاب شده‌اند به نظر می‌رسد با آنچه که روحیه خانم ذکر کرده‌اند قدری منافات داشته باشد. زیرا حضرت عبدالبهاء برای حفظ حضرت شوقی افندی حتی محبت خود را زیاد ابراز نمی‌فرمودند: "چقدر برای چنان آب حنونی که همیشه دریای محبت در قلب مبارکش موج و شمع عشقش در سوز و گداز بود سخت می‌نمود که عشق درون را نسبت به حفید عزیز و محبوب خود ظاهر نسازد که مبادا در اخگر سوزانش آن نونهال نورسته به خطر افتد؛ بدین معنی که بروز قیسه‌ای از آن عشق سوزان ممکن بود آتش حقد و حسادت و عناد دیرین را در دل دشمنان حضرت عبدالبهاء دامن زند و چنان گوهر آبداری را به خطر اندازند و سرانجام به چاه بغض برادران حقود چون یوسف بی‌گناه دچار گردد." در ادامه همین مطلب، روحیه خانم به وقوف حضرت ولی امرالله بر همین نکته اشاره دارند که "بسیاری از اوقات حضرت ولی امرالله به صرف لطف و مکرمت از گذشته ایام با این کمینه سخن به میان می‌آوردند و کاملاً واضح می‌فرمودند که قلب مبارک از اوان کودکی لبریز از عشق و محبتی لایزال نسبت به مرکز میثاق حی متعال بود و چنان اخگری را در دل و جان خود افروخته بودند که پیوسته در حرارت آن می‌سوخند و کاملاً آگاه بودند که حضرت مولی‌الوری حرارت محبت باطنی خود را نسبت به ایشان پنهان می‌داشتند که مبادا بروز شعله‌ای از آن محبت آن وجود فرید و حید را به خطر اندازد و با این حکمت بالغه الهیه بود که حصن حصین امرالله را از رخنه و فساد ناقصین پُرکین محفوظ و محروس می‌داشتند." (گوهر یکتا، ص ۸)



## مُرَاد از انبیاء کذب در انجیل جلیل

جناب دکتر گیو خاوری

از جمله دلایلی که مبلّغین مسیحی در اثبات عدم حقانیت پیامبر بعد از حضرت مسیح با تحریف مندرجات انجیل می‌آورند، آیات مربوط به ذکر انبیاء دروغین در انجیل جلیل است که در کتاب گرانقدر "محاضرات" آن آیات را مستنداً به خود انجیل ناظر به مبلّغان نادرست مسیحیت دانسته‌اند و آن چنین است: "در انجیل متی فصل هفتم، آیه پانزدهم به بعد می‌فرماید: اما از انبیای کذب احتراز کنید که به لباس میش‌ها نزد شما می‌آیند ولی در باطن گرگان درنده‌اند... چون مراجعه به کتب مقدس نمائیم و به دقت رسیدگی کنیم خواهیم دید که مقصود از انبیاء کذب، علمای رسوم هوی پرست هوسباز خود امت مسیحیه می‌باشند... آنگاه ناطق با ارائه دفتر نسبتاً بزرگی که مطالب بسیاری را شامل بود گفت: این دفتر که ملاحظه می‌فرمائید به خط مرحوم میرزا عبدالله مطلق است که از مبلّغین امرالله بود و در اول تصدیق این عبد آن را برای استفاده به من مرحمت فرمودند... خدا رحمتش کند خیلی خدمت کرد، خیلی مورد عنایت هیکل مبارک بود. خود این عبد هم به تدریج یادداشت‌های بسیار به این دفتر افزوده‌ام و گنج شایگانی شده است. ایشان این یادداشت‌ها را در سلطان‌آباد عراق که امروز اراک می‌گویند با نظم و ترتیب مخصوصی مرتب ساخته... من اول عین نوشته او را که در آخر این دفتر نوشته است برای شما می‌خوانم: ...زمان حکومت انتظام‌الدوله نوری بود که فدوی عبدالله مطلق طهرانی، را به اسم این که امر بهائی را ترویج کردم و این، منافی با رأی ارباب عمائم بود، پس از مناظره و مجلس مهمی که اخیراً هم محکوم گردیدند... پس از چند یوم به دست حکومت از شهر کاشان تبعید نمودند... در

سلطان‌آباد عراق به استخراج مطالب کتاب مقدس انجیل پرداخته به قدر وسع مقداری از مطالب راجع به این ظهور مبارک از هر قبیل تنسیخ و تصحیح نمودم...  
برج سرطان ۱۳۰۰ شمسی ...

باری این مطالب را که وعده دادم بخوانم این است ... بولس در فصل ۲۸/۱۲ رساله خود به قرن‌تیان می‌فرماید: خدا قرار داد بعضی را در کلیسا، اول رسولان، دوّم انبیاء، سوّم معلّمان بعد قوّات ... و مقصود از انبیاء، مبشرین ... در نامه به افسسیان فصل ۱۱/۴ و ۱۲ می‌فرماید: او (مسیح) بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمین را ... و در باب ۱۴ رساله اول به قرن‌تیان آیه ۲۶ - ۳۳ تعالیمی برای مومنین بیان کرده می‌فرماید: (آیه ۲۸) اگر مترجمی نباشد در کلیسا خاموش باشد ... و از انبیا دو یا سه سخن بگویند و دیگران تمیز دهند. و در آیه ۳۱ می‌فرماید: زیرا همه می‌توانید یک یک نبوت کنید تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت پذیرند ...

در کتاب تاریخ کلیسای قدیم روم تألیف میلر در صفحه ۱۰۵ ترجمه فارسی، شرح خدّام سیّار کلیسا را داده، می‌گوید در این‌جا لازم است که شرحی راجع به هریک از این کارکنان انجیلی داده شود:

۱ - رسولان - لفظ رسول به دو معنی استعمال می‌گردد، غالباً برای ۱۲ شاگرد مسیح بکار برده می‌شد (متی فصل ۱/۲ و اعمال فصل ۲۶/۱) و مکاشفه فصل ۱۴/۲۱ ... این لفظ فقط برای ایشان استعمال نمی‌شد (اعمال فصل ۱۴/۱۴ و غلاطیان فصل ۱/۱ و ۱۹) و مقصود مبشّر سیّاری بود که مستقیماً از کلیسا فرستاده می‌شد چنان که بولس و برنابا فرستاده می‌شدند تا موعظه انجیل را نموده و کلیساها تأسیس نمایند.

۲ - انبیاء - در این که خدّام کلیسا بودند و محدود بجای مخصوص نبودند شباهت کاملی به رسولان داشتند ولی تفاوت در این‌جا بود که رسولان مخصوصاً در کار موعظه به بی‌ایمانان اوقات خود را صرف می‌کردند، ولی انبیاء

این ایمان آورندگان را در مسیحیت تعلیم و تربیت می‌نمودند... و در صفحه ۱۸۹ تاریخ مزبور انبیای کاذب را که در انجیل از آنان تخدیر فرموده به اهل ضلالت و بدعت که در دین مسیح پیدا شدند تفسیر کرده می‌گوید چیزی نگذشت که این معلمین کذب نه فقط به تعالیم دروغ تعلیم دادند، بلکه به انجام شرارت نیز تشویق نمودند... (به نقل از محاضرات، تألیف جناب اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۰ بدیع، صفحه ۵۹ تا ۶۳) و در صفحه ۶۵ به دیگر آیات انجیل که به شرح مذکور انبیای کذب را معرفی می‌کند دقیقاً اشاره شده که برای رعایت اختصار از درج آن‌ها خودداری می‌شود.

\* درباره اشکالات ترجمه فارسی تورات و انجیل، نقل این خاطره از جناب دکتر یونس افروخته از کتاب خاطرات ۴ ساله ایشان جالب است: حضرت عبدالبهاء فرمودند: "ملفت باش مثل انجیل و تورات (یعنی به آن بدی) ترجمه نکنی." (کتاب خاطرات ۴ ساله، شش ماه زندگی در حیفا، صفحه ۱۵۰، چاپ کلمات پرس.

\* در کتاب محمد (ص) در تورات و انجیل نیز چنین می‌خوانیم: "مترجمین فارسی تورات که من در اختیار داشتم، مطالب را به سبک فارسی غربی ترجمه کرده‌اند... که در بسیاری موارد لایق‌رء و لایفهم است..." (به نقل از کتاب نوزده مقاله از انتشارات مجله پیام بدیع، صفحه ۱۵۵ - توضیحات صفحه ۱۵۵).



## الله نور السموات والارض (قرآن سوره نور)

### اثر نور

جناب علی توانگر

چون دهد تشخیص رنگ سرخ و زرد  
چونکه در ظلمت نشد رنگی بدید  
سرخ و زرد و آبی و سبز و سپید  
دیده را یاری دهد وقت شهود  
نور رحمان گر دهد او را خرد  
نیک‌تر یابد معانی را تمام  
مژده دادند انبیا اندر سبق  
جمله عالم از آن مسرور گشت  
نور حق بر جان و بر قلبش بتافت  
نیست از نور الهی مستتیر  
او کند ابلاغ بر هر مستحق

آدمی پنداشت چشمش کار کرد  
غافل از آن بود کز دیده ندید  
نور شد موجب که اشیا را بدید  
نور حتی اندکی کز شمع بود  
دیده باطن که علم است و خرد  
بیشتر روشن شود او را کلام  
باشد این ایام عصر نور حق  
ظاهر و باطن جهان پر نور گشت  
هرکه از نور حقیقت فیض یافت  
وانکه اندر جهل و غفلت بود اسیر  
بر توانگر واجب آمد امر حق



# حب الوطن من الايمان

جناب سروش حقایق  
دنباله مطالب پیشین

اولاً معلوم نیست که در یک کشور اسلامی تبلیغات ضد اسلامی چطور می‌تواند درآمد هنگفت داشته باشد و تازه اگر بیمارستان درآمدهای هنگفت داشت، چه احتیاجی به کمک دو میلیون ریالی محفل روحانی ملی داشت. واقعیت این است که چون آموزشگاه کسر بودجه داشت محفل روحانی ملی برای ادامه خدمات عام‌المنفعه فرهنگی سالیانه به آن کمک می‌کرد. در ادامه رأی دادگاه آمده است:

"در خصوص اداره این بیمارستان پروفیسور منوچهر حکیم مدیر عامل این شرکت در صفحه ۱۲ گزارش ارسالی به محفل ملی بهائیان ایران صراحتاً نوشته است (به لغت صراحتاً توجه فرمائید) این بیمارستان تحت هدایت محفل مقدس ملی همیشه برای تنفیذ پیام بیت‌العدل در برقراری حیات بهائی کوشا می‌باشد و معرف اخلاق بهائی می‌گردد..." ملاحظه فرمائید که از نظر دادگاه چه جنایت بزرگی است که تشکیلات اداره کننده دیانتی، پیروانش را توصیه به رعایت مسائل اخلاقی و حیات بهائی نماید و باز برای آن که به عمق این گناه عظیم پی ببرید از هزاران اثر مربوط به حیات بهائی فقط دو مورد ذکر می‌گردد:

"باید به جمیع ناس به کمال محبت و شفقت و بردباری معاشرت کند و تکلم نماید." (حضرت بهاءالله، گلزار تعالیم بهائی، صفحه ۲۵۸)  
"نتزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاست." (حضرت عبدالبهاء، گلزار تعالیم بهائی، صفحه ۱۲۵)

۶ - در بسیاری از نقاط کوچک تماس با بهائیان را ممنوع کردند و آنان را از خرید مایحتاج روزمره و حتی رفتن به حمام و سوار شدن به اتوبوس بازداشتند.  
۷ - در نوک بیرجند زن و شوهر بهائی را به صندلی بسته و آتش زدند.  
۸ - روزنامه کیهان در تاریخ ۱۸/۶/۱۵ می‌نویسد: "به حکم دادگاه انقلاب اسلامی یزد، ۷ مرد بهائی به جرم جاسوسی و خیانت به ملت مسلمانان ایران به مرگ محکوم و سحرگاه روز هفدهم شهریور در یزد تیرباران شدند..." و در توجیه این جنایت می‌نویسد: "مرکز اسناد ملی انقلاب اسلامی صراحتاً محفل بهائیان یزد را یکی از ارکان جاسوسی دانسته..." ملاحظه کنید که چه شاهدی از این بالاتر و قابل اعتمادتر (موضوع شاهد شغال و بقیه

داستان) ولی متأسفانه کسی نبود که بپرسد که آخر این هفت جاسوس در شهر کویری یزد چه می‌کردند.

۹ - اعضای محافل ملی ایران و محفل روحانی طهران را که افراد امین جامعه بودند، بدون محاکمه به قتل رساندند.

۱۰ - پروفسور منوچهر حکیم استاد دانشگاه را که هزاران طبیب برای ایران تربیت کرد و به تصدیق دوست و دشمن مظهر اخلاق و انسانیت بود و دکتر مسیح فرهنگی را که خاطره خدمات پزشکی او هنوز در ذهن گیلانیان زنده است و دکتر فرامرز سمندری استاد دانشگاه تبریز را که شهری شیفته اخلاق و انسانیت او بود به دلیل بهائی بودن، به قتل رساندند.

۱۱ - صدها بهائی دیگر را در نقاط مختلف ایران به گناه بهائی بودن اعدام نمودند. نکته جالب این‌که در مورد همه این افراد از دختر ۱۵ ساله گرفته تا پیرمرد ۸۵ ساله اتهام جاسوسی مشترک است و از عجایب این‌که اتهام جاسوسی فقط برای یک کشور نبوده، بلکه برای همه ممالکی که با ایران ارتباط داشتند، در زمان‌های مختلف، این اتهام را وارد آورده‌اند: روس و انگلیس و اسرائیل و آمریکا. کسی نیست از آنان بپرسد وقتی که طبق مدارک موجود دول مذکور، بعضی از رجال سرشناس مسلمان را برای تأمین منافعشان با پرداخت رشوه می‌خریدند، دیگر چه احتیاجی داشتند که جامعه‌ای متشکل از خانواده‌ها با بچه و زن و مرد با هزاران آثار و نوشته به وجود بیاورند و در سراسر دنیا پراکنده نمایند تا عده‌ای از آنان در ایران جاسوسی کنند و این‌ها چه جاسوسانی هستند که در همه دوره‌ها به طوری که ذکر شد، تحت فشار بوده‌اند و هیچ‌گاه نوبت رفاه و آسایششان نمی‌رسد، و چه‌گونه است که در هیچ کشور دیگری متهم به جاسوسی نشدند و چرا هیچ‌گاه عقیده خود را پنهان نداشته و نمی‌دارند و اگر از عقیده خود برمی‌گشتند فوراً اتهام جاسوس بودن از آنان برداشته می‌شد و کشته نمی‌شدند. نکته حیرت‌آور اینکه یکی از اتهامات همین مردمی که متهم به جاسوسی برای اسرائیل می‌شوند، پرداخت پول به اسرائیل است. این از نوادر تاریخ است که کسی به کشوری پول بدهد تا بتواند برای آن کشور جاسوسی نماید. واقعیت این است که بهائیان گاهی برای مخارج تعمیرات و نگهداری اماکن مقدسه‌شان به اسرائیل پول می‌فرستادند، کما این‌که شیعیان ایران نیز برای تعمیرات اماکن مقدسه خود وجوهی به کربلا و نجف می‌فرستادند و این امر دلیل جاسوسی برای کشور عراق نبود.

هم‌وطن عزیز و ارجمند، نکته مایه تأسف این است که با وجود گسترش دیانت بهائی در جهان و بعد از گذشت نزدیک به دو‌یست سال از ظهور آئین بهائی، اطلاعات اکثر هموطنان ما در مورد آن بسیار اندک و محدود به همین بدگویی‌ها و اتهاماتی است که

پاره‌ای از آن‌ها ذکر گردید. و متأسفانه اکثر افراد حتی تحصیل کرده هم تحت تأثیر همین تبلیغات، از هرگونه تحقیقی خودداری نمودند و این مسأله انگیزه تقدیم این یادداشت به شما گردیده است. منظور از تقدیم آن به هیچوجه این نیست که شما اعتقادات بهائی را بپذیرید، مخصوصاً در این ایام که به علت اعمال مدعیان دین همه از دین و ایمان بیزار شده‌اند، بلکه منظور این است که با توجه به شرائطی که در میهن ما پیش آمده اقلأ نسبت به فلسفه و اعتقادات بهائی آگاهی یابید و دلیل اصلی مخالفت و تبلیغات برعلیه این دیانت را که در ذهن و افکار افراد با حسن نیت نیز تأثیر سوء نموده، دریابید. بهائیان به همه ادیان احترام گذاشته و آن‌ها را آموزگاران یک مکتب می‌دانند که متناسب با پیشرفت بشر و به اقتضای نیاز انسان در هر برهه‌ای از زمان به اراده الهی ظهور می‌نمایند. بهائیان معتقد هستند که اگر خداوند در هر دوره‌ای پیامبرانی را با تعالیم متناسب با آن دوره برای هدایت بشر می‌فرستد، همان‌طوری که تاکنون فرستاده است، دلیلی ندارد که این لطف و فیض الهی به پیامبر بخصوصی ختم گردد و اگر در هر ظهوری در گذشته اکثریت پیروان دین قبلی نه تنها به پیامبر جدید ایمان نیاوردند، بلکه به آزار و اذیت پیروانش پرداختند، دلیلش را باید در غفلت آنان و یا تبلیغات و تلقینات رهبران مذهبی‌شان که ظهور جدید را موجب کاهش نفوذ و مغایر منافعی‌شان در جامعه می‌پنداشتند، جستجو کرد. شرایطی که برای آئین بهائی نیز پیش آمد، اگر نه اعتقادات و تعالیم بهائی که شمه‌ای از آن را در زیر ملاحظه خواهید نمود، اگر هم مورد قبول قرار نگیرد، مطالبی نیست که این همه ظلم و کشتار و کینه‌توزی را ایجاب نماید.

- اصول اعتقادات بهائی با اصول عقاید سایر ادیان یکی است ولی احکام و تعالیم متناسب با اوضاع زمان و رفع نیاز جوامع بشری در این عصر صادر شده است.
- بهائیان به وحدانیت خداوند معتقدند و پیامبران را مظاهر صفات باریتعالی می‌دانند که به اقتضای زمان و به مشیت الهیه جهت هدایت انسان‌ها در هر دور و زمانی ظهور نموده و خواهند نمود.
- بهائیان اعتقاد دارند که بشر در سیر تکامل خود به مرحله اعلای وصول به وحدت عالم انسانی خواهد رسید و همه کوشش‌های آنان باید در جهت رسیدن به این مرحله که هدف نهائی دیانت بهائی است باشد.
- از نظر بهائیان کلیه افراد بشر از ملیت‌ها و نژادها و رنگ‌ها و اجناس، مساوی‌الحقوقند.
- در تعلیمات بهائی تشبث به جنگ و زور و کشتار مردود است و حل مسائل دنیا باید به طریق محبت و مشورت باشد، "زیرا عالم به محبت خلق شده و کلّ به وداد و

اتحاد مأمورند.“

- ترک تعصبات جاهلیه اعم از تعصب مذهبی، نژادی، سیاسی و ملی از نظر بهائیان لازمه وصول به صلح حقیقی و وحدت عالم انسانی است. بهائیان به جامعه بشری اعلام می‌کنند که “مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است، آن را سبب عداوت و اختلاف نمائید.“
- به اعتقاد بهائی علم و دین باید موافق یک‌دیگر و مانند دو بال که برای پرواز عالم انسانی ضروری است، باشند.
- بهائیان رفاه و سعادت عالم انسان را موکول به تعدیل معیشت عمومی می‌دانند. از جمله تعالیم که طرحش در زمان خود و حتی امروزه حالت انقلابی دارد و تا حد زیادی کینه‌توزی و مخالفت رهبران دینی را توجیه می‌نماید تعالیم زیر است:
- منع مداخله در کار دیگران در حالی که “امر به معروف و نهی از منکر“ از اصول پذیرفته شده جامعه مذهبی آن زمان و بهانه دخالت در کار دیگران بود. (و هنوز هم هست.)
- تجلیل از موسیقی زمانی که اغلب علماء آن را حرام می‌دانستند.
- منع دست‌بوسی (در حالی که بوسیدن دست علماء وسیله تشخیص آنان بود.)
- منع تعدد زوجات.
- منع استفاده از خزینه حمام‌های عمومی (در حالی که با وجود بهداشتی نبودن خزینه‌ها، استفاده از آن‌ها را از نظر مذهبی لازم می‌شمردند.)
- منع تقیه (یعنی نهی از دروغ‌گویی ولو این‌که منافع شخص ایجاب نماید.)
- تساوی حقوق زن و مرد (که یکی از مظاهر بانوئی چون طاهره بود که به فتوای یکی از مجتهدین به قتل رسید.)
- تحری حقیقت و ترک تقلید (منع تقلید از دیگران در امور دینی.)
- منع نماز دسته‌جمعی (یعنی در آئین بهائی نماز خواندن احتیاج به رهبری فرد دیگری ندارد، تنها نمازی که بطور جمعی خوانده می‌شود نماز میت است که مُرده در جلو قرار می‌گیرد و پیش‌نمازی در میان نیست.)
- و از همه مهم‌تر حذف شغل مذهبی است، یعنی در جامعه بهائی امور اداری جامعه توسط کسانی اداره می‌شود که سالی یک بار توسط افراد جامعه انتخاب می‌گردند و از جمله انجام مراسم مذهبی مثلاً مراسم تدفین و نماز میت یا انجام مراسم عقد را افرادی که انتخاب شده‌اند، با وجودی که مشاغل مختلف دارند اجرا می‌کنند، که ممکن است از بانوان یا آقایان باشند. ولی این کار را به عنوان یک شغل انجام

نمی‌دهند و از این بابت مزدی دریافت نمی‌نمایند، یعنی راه سوءاستفاده مادی در امور مذهبی و روحانی بسته شده است.

نفس ظهور دیانتی جدید و مواردی که ذکر شد علت اصلی کینه‌توزی‌ها بود ولی هیچ‌گاه به عنوان دلیل مخالفت‌ها مطرح نشد و هیچ‌گاه تعالیم بهائی را مطرح نکردند و کتاب‌های بهائی را که متضمن اعتقادات بهائی است اجازه انتشار ندادند و یا خود منتشر نکردند (زیرا بیم آن داشتند که طبقات روشنفکر و تحصیل کرده را جلب نماید، کما این‌که در ایران درصد بهائیان نسبت به کل جمعیت یک درصد ولی درصد دانشجویان بهائی نسبت به کل دانشجویان حدود ده درصد بوده است) ولی در عوض به نشر اکاذیب و اتهامات خلاف حقیقت بطوری که دیدیم پرداختند. بیان این اتهامات هرچند از طرف کسانی که منافعشان با پیشرفت دیانت بهائی مورد تهدید قرار می‌گرفت قابل درک بود، ولی قبول و تکرار آن توسط جامعه روشنفکر هیچ‌گاه برای نگارنده قابل توجیه نبود و آنان جز در یکی دو مورد استثنائی نسبت به مظالم وارده به جامعه بهائی لاقبل به عنوان افرادی که به حقوق بشر معتقدند، اعتراضی نکردند ولو این‌که اعتقادات و تعالیم آن را قبول نداشته باشند.

هموطن ارجمند، بسیاری از شما اگر اقوام یا دوستان بهائی نداشته‌اید، لابد با بعضی از بهائیان آشنا بوده‌اید و حسن رفتار و صداقت و امانتشان را ستوده‌اید و حتی تأسف خورده‌اید که چنین شخصی با این صفات پسندیده، حیف که بهائی است! آیا زمان آن نرسیده که با توجه به حوادث سال‌های اخیر ریشه‌های مخالفت و مظالم وارده به جامعه بهائی را دریابید؟ و درباره اعتقادات آن مطالعه فرمائید تا قضاوت شما درباره آن متکی به مطالعات خودتان باشد، نه افرادی که از بیم از دست رفتن منافعشان برعلیه جامعه بهائی تبلیغ می‌کنند.

این یادداشت را با یاد مردان و زنانی به پایان می‌برم که در نهایت مظلومیت، در راه اعتقادات خویش که اساسش بر خدمت و محبت به عالم انسان است، جان باختند. عده‌ای از آنان را از نزدیک می‌شناختم، در میان آنان از دختر ۱۵ ساله که گنااهش معلمی درس اخلاق بچه‌ها بود تا پیرمرد ۸۵ ساله کشاورز که اتهامش جاسوسی بود! و از استاد دانشگاه طهران گرفته تا کشاورز یزدی، دیده می‌شد. آنان نه با کسی مبارزه و دشمنی داشتند، نه عضو حزبی بودند، نه مال کسی را خورده بودند -- گنااهشان فقط محبت بود. محبت به همه مردم، حتی به کسانی که به دستور آنان به میدان اعدام کشیده شده بودند و یا مجری حکم اعدام بودند. تردیدی ندارم که ارواح پاک این بی‌گناهان، ارواح پاک دیگری را به دریافت حقایق یاری خواهد نمود.

پایان

# ترک تعصبات

جناب ایرج قانونی  
ادامه مطالب پیشین

تعصّب خشکی است. مانع حرکت فکر و ذهن است. عالمی که حاضر به قبول دلایل منطقی هم نیست، یعنی نمی‌تواند غیر از آنچه را دوست دارد و متعلق به خود می‌داند بشنود دیگر عالم نیست، زیرا متفکر نیست. تعصّب فکری ممکن است به فکر درست باشد، اما وقتی نسبت به فکر درستی تعصّب حاصل شد، دیگر نمی‌توان به مبنای آن دست زد و وجودش را از آفات و نقائص انسانی محفوظ داشت. هرکسی به فکر خود عشق می‌ورزد و آنرا درست می‌یابد اما اگر در عین محبت به فکر و نظر خود، دیگری را به خود راه ندهد و او را به علت مخالفت با فکر خود به سفاقت نسبت دهد، تعصّب ورزیده است. اینست که مأموریم از هیچ‌کس به تحقیر یاد نکنیم یعنی خود را از تعصّب اندیشه سوز محافظه کنیم و بنیان مدارا و تساهل را در خود برنیندازیم. تحمّل سخن آن کس که سفیّش خوانده‌ایم و نادانش می‌دانیم بسیار دشوار می‌شود. از احمق می‌گریزند، با او نمی‌سازند. از آن‌جا که بنیان تعصّب در احساسات است نه عقل، هرکجا که فکر به تعصّب برسد، دیگر فکر جاری نیست، یعنی دیگر تعقل وجود ندارد و روح از سیری که به واسطه عقل برایش حاصل بود بازداشته می‌شود. ما نه فقط مالک حقیقت نداریم، بلکه دشمن حقیقت نیز نداریم، اما کسانی که حقیقت را نفهمیده‌اند بسیارند. آن کس که بتواند آفتاب را ببیند و هستی‌اش را از او بداند، نمی‌تواند نسبت به آن خصومت بورزد، مگر آن‌که از نعمت عقل محروم و با هستی خود مخالف باشد. پس فقط ناینای حقیقت داریم. مردمان دو دسته‌اند: حقیقت بین و ناحقیقت بین، یا خورشید را می‌بینند و می‌ستایند یا از دیدارش محرومند و منکر. بر ناینها رحم آوردن شرط انسانیت است، پس نسبت به مخالف امر الهی تعصّب ورزیدن شرط مروّت و انسانیت نیست. دشمن‌ترین دشمنان امر ناقضین بودند، با این وجود حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا در حقّ آنها از آستان الهی استرحام می‌کنند زیرا: "لا یفرقون بین الخیر و الشر و لا یميزون العدل و الانصاف عن الفحشاء

و المنکر و الاعتساف" و بر غیر یمیز باید رحم آورد.

تعصّب نسبت به خود حقیقت نیز مذموم است زیرا نتایجی دارد. بر حقیقت نیز جنایت‌ها رفته است، اما این نقص حقیقت نیست که ما به آن تعصّب می‌ورزیم، بلکه نقص ماست که با حقیقت نسبتی ناروا داریم. مسأله تقوی در حرمت نهادن به آن اهمیت دارد. مخلص حقیقت، مخلص هر جلوه آن است و مخلص خود، حقیقت مقدس را مکتفی به ذات نمی‌داند و در راه دفاع از کل حقیقت، حقیقت جزئی را می‌پوشاند و یا وارونه می‌کند و این دیگر دفاع از خود است نه حقیقت. آیا دشمنان امر مبارک، همه اتهاماتی که به ما نسبت می‌دهند، خود حقیقی می‌دانند؟! شیخ نجفی جزء اولین متعرضین و معاندین مکاری بود که فرمان داده بود با نشر اکاذیب در خصوص بهائیان، مردم را از آن‌ها دور نمایند.

### تعصّب و تمسک

محبت تنها را نباید تعصّب خواند. مهر فرزندان به والدین هر قدر هم شدید باشد، نمی‌تواند تعصّب باشد، مگر آن‌که توأم با نفرت از سایر والدین باشد. محبت اگر نفرت نزیاد تعصّب نیست، تمسک است، به شیرینی به رشته‌ای متصل شدن و آرامش یافتن است. محبت روزافزون و خالص نه فقط مشکلی نمی‌آفریند بلکه سازنده است و حال آن که تعصّب مخرب است، نساخته و بیش از آنچه ساخته و گاه همان ساخته را ویران می‌کند. عشق به میهن اگر منجر به نفرت از سایر ملل نشود تحسین‌آمیز است، اما اگر با آن نفرت منحصوب ترکیب شود، آن‌وقت آن متعصّب تصمیمی نمی‌گیرد و اقدامی نمی‌کند مگر آن‌که به انهدام آن "منفورها" بیانجامد و از آن‌جا که ضرورتاً "عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن"<sup>۱</sup> و سعادت هموطنانش نیز به سعادت دیگر ملل وابسته است، سرانجام آن نفرت محلّ سعادت وطن محبوبش خواهد شد. هیتلر با چنین تعصّبی آلمان "محبوب" و آلمانی‌های محبوبش را بر اثر جنگ جهانی به کام ویرانی کشاند و چه دردآور است که خود ندانسته آنچه را دوست می‌داریم نابود کنیم.

پس آن کس که بر سر شاخ بُن می‌بُرد، متعصّب است. تمسک راه محبت رفتن است و تعصّب راه را بر نفرت گشودن است. تمسک برافروختن جان است و

تعصّب به کام نفس درافتادن است. خالق عالم و مطلع امرش را می‌توان دو گونه دوست داشت: عاشقانه و متعصّبانه. محبّت سیدالمرسلین را در قلب پروردن، تعالی روح است، اما اگر این محبّت سبب نفرت از کسانی گردد، دین او و محبّت به او را، به مخاطره افکندن است. حضرت بهاءالله می‌فرماید:

«امرناکم بان تجعلوا انفسکم منزّها عن حب‌الممکنات و عن بعضهم لثلا یمنعکم عن جهه و یضطرکم الی جهه آخر و کان هذا من اعظم نصحی علیکم ان اتم من الشاعرین»<sup>۱</sup>

وقتی از ما می‌خواهند بی حُب و بُغض به نزد حقیقت برویم که مبدا آن حُبّ ما را به جهتی متمایل سازد و بُغض از جهتی دور نماید، نه اینست که حُبّ مذموم شده باشد، بلکه از اجتماع این دو با هم باید ترسید. حُبّی که در مقابل بُغض آورده، حُبّی که منطقه‌بندی کرده و مُبغضان را بیرون انداخته است، یعنی محبتی محدود و ناقص. متحرّی حقیقت باید از محبت و عناد با هم بپرهیزد و الا حُبّ محض، تمسک و تقوی است. نظر به این است که ما از کُتب مقدسه قبل بر حقانیت ظهور کلی الهی استشهاد می‌کنیم و انتظار تأثیر آن بر قلوب محبان ظهورات ماضیه را داریم. اگر محبت صرفه آن پیامبران بزرگ را مذموم می‌دانستیم، این‌گونه استدلال نمی‌کردیم و اصلاً ما در حین تبلیغ امرالله پاکدلان را ترجیح می‌دهیم. محبت خالص آن بزرگواران سبب تنزیه و تطهیر قلب است. حضرت ولی‌امرالله از ما خواسته‌اند که ما متمسک باشیم نه متعصّب.<sup>۲</sup> به رشته‌ای متصل بودن و میزان داشتن، غیر از لایبالی بودن است که عین سرگردانی است. به مقتضیات عشقی مقدّس عمل کردن یعنی گستردن آن عشق تا بدان‌جا که نفرت از هیچ‌کس در دل نماند. تمسک، دل را در چشمه زلال محبت شستن است و تعصّب، روح را به آتش کین برافروختن و سوختن.

ادامه دارد

۱ - حضرت بهاءالله، لوح مقصود، چاپ مطبعه السعاده، ص ۱۲.

۲ - آثار قلم اعلی، جلد ۴، ص ۲۹۷.

۳ - حضرت ولی‌امرالله می‌فرماید: «شما درباره عدم هضم مفاهیم روحانی سؤال کرده‌اید، بهائیان باید سعی کنند که روحاً و فکراً من جمیع الجهات جامع و طبیعی و متعادل باشند، ما نباید طوری رفتار کنیم که دیگران ما را متعصّب انگارند ولی در عین حال نبایستی از اصول و موازین دیانت خود سرپیچی و تمرد نماییم.» (نمونه حیات بهائی، ص ۳۱)

برگرفته از سفینه عرفان، دفتر ۸

## نظریه هنر در دو آیین بابی و بهائی

جناب تورج امینی

دنباله مطالب پیشین

در آئین بهائی حتی یک درجه، از نقطه نظر آئین بابی، پا فراتر نهاده شده و حرمت موسیقی، نزد شنونده موسیقی نیز مطرح نیست، بلکه تنها اندازی داده شده است تا بهائیان از شأن ادب و وقار خارج نشوند و البته واضح است که در آثار دینی، انذار با جنبه حرام بودن یک حکم کاملاً متفاوت است.

از این حکم می‌توان این‌گونه نیز برداشت کرد که این انذار در اعتقاد بهائی نه به جنبه موسیقایی اثر، بلکه همان‌طور که حضرت باب در آثار مخصوص به خود نیز اشاره نموده‌اند، به عوارض موسیقی می‌تواند بازگردد. چیزی که این نظر را تقویت می‌بخشد این است که کتاب اقدس به موسیقی به عنوان یک وسیله با این قابلیت که می‌تواند مؤمنین را به درجات عالی روحانی برساند، نگاه می‌کند و آن را نردبانی برای عروج ارواح به افق اعلی معرفی می‌نماید و مؤکداً مؤمنین را متذکر می‌سازد که موسیقی را وسیله‌ای برای برآوردن خواهش‌های نفسانی قرار ندهند.

استفاده از موسیقی برای تقویت جنبه روحانی جامعه بهائی در آیات دیگر کتاب اقدس نیز جلوه کرده است. حضرت بهاءالله به پیروان خود دستور فرموده‌اند که به فرزندان خود بیاموزند تا الواح الهی را "باحسن الالحن" بخوانند و در جای دیگر دلیل این دستور را این‌گونه ذکر می‌فرمایند که کسانی که آیات رحمن را به لحن‌های خوش می‌خوانند از یک طرف بوی خوش عوالم الهی را از آن آیات استشمام می‌کنند و از طرف دیگر قلوب صافیه دیگران را به عوالم روحانیه جذب می‌نمایند. (کتاب اقدس، بند ۱۱۷).

بنابراین در فلسفه اعتقادی امر بهائی استفاده از موسیقی بیش از آن چه جنبه سرگرمی و تفریح داشته باشد، وسیله‌ای برای تزکیه نفس و اعتلای روحانی بشمار می‌آید. این استناد دقیقاً به معنای به کارگیری هنر در راستای اهداف دین است. این نکته یکی از مهم‌ترین جهات تفاوت تفکرات روشنگرانه آئین بهائی با جریان روشنفکرانه‌ای است که در کشورهای غربی در جریان است.

اما یک نظریه مستقل هنری که پیش از این بدان اشاره گردید، در آثار حضرت باب، در کتاب بیان ظاهر شد. آن حضرت درباره هنر و نحوه ارائه آثار هنری نظری منحصر به فرد در تاریخ ادیان بر جای نهادند و این نظر بعداً تلویحاً توسط حضرت بهاء‌الله در کتاب اقدس در زمره احکام امضائی قرار گرفت.

در این نظریه، حضرت باب سخت‌ترین حالت ممکن را پیش روی هنرمندان نهادند و به آنان فرمودند که آثار هنری خود را به بهترین وجهی که در توانایی هنری ایشان است، ارائه دهند. حضرت باب نوشتند که تخطی و نکاهل و اهمال در اجرای این حکم، مؤمنین به بیان را دچار مؤاخذه الهی می‌نماید. ایشان در باب یازدهم از واحد چهارم از کتاب بیان فارسی می‌فرمایند:

“لوحی که در آن چند سطر نیکویی نوشته شده باشد، جنت او این است که آن را به انواع تذهیب و طرز و شئونی که در مرقعات ممتعه، ممکن است که جاری نمود، در حق او جاری سازند. آن وقت مالک، او را به اعلی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آن مرقع ظاهر نسازد، او را از جنت خود ممنوع داشته، و مؤاخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی.”

نحوه نگاه حضرت باب به هنر در این بیان بسیار درخور توجه است. آن حضرت در ارائه آثار هنری بحث فیض را مطرح می‌فرمایند. یعنی هنرمند در حال افاضه به اثر هنری خود است و در نظر ایشان هرچه این افاضه کامل‌تر باشد، آن اثر در درجات بالاتری از جنت قرار گرفته است. این بهشت البته با آن چه در آثار اسلامی به عنوان بهشت معروف شده کاملاً متفاوت است.

شاید بتوان از مطاوی بحث‌هایی که حضرت باب در آثار خود نموده‌اند

این‌گونه برداشت کرد که مقصودشان از جنت "رسیدن به کمال" و یا "ایجاد معنای حقیقی" است. این معنا به اکملی وجه توسط پیامبران الهی مصداقِ ظاهری پیدا می‌کند و مؤمنین به پیامبران درواقع به واسطهٔ ایمان حاصل کردن، که درک والاترین معنا و رسیدن به کمال است، به جنت الهی داخل می‌گردند. ایمان نیز چیزی جز کسب فیض از مبداء حقیقی نیست.

افاضه، درواقع اضافه کردن معنا به مستفیض است. بنابراین وقتی هنرمندی به اثر خود فیض می‌بخشد، به خاطر آن که به واسطهٔ توانایش معنایی جدید به آن اثر می‌دهد، آن را به جنت حقیقی خود نزدیک می‌کند.

حضرت باب در مطاوی کتاب بیان فارسی به کرات نظر خود را تکرار فرموده‌اند. در باب سوم از واحد ششم به پایان حکم می‌فرمایند:

"در دین بیان [...] نهی شده که کسی شیئی را با نقص ظاهر فرماید، با آن که اقتدار بر کمال اون [آن] داشته باشد. مثلاً اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آن را به کمال آن چه در آن ممکن است نرساند، هیچ آئی بر آن شیء نمی‌گذرد مگر آن که ملائکه، طلب نعمت می‌کنند از خداوند بر او، بلکه ذرات آن بنا هم طلب می‌کنند. زیرا که هر شیء در حد خود، وصول الی مایتنهی در حد خود را تمنا دارد، و همین قدر که کسی مقتدر شد و در حق اون ظاهر نکرد، از او سؤال می‌شود."

آن حضرت حتی این تأکید را از جنبه‌های هنری به کل صنایع بشری تسری داده و در باب هجدهم از واحد سوم کتاب بیان فارسی فرموده‌اند: "خداوند دوست می‌دارد در بیان، که آن چه واقع می‌شود از هر شیء از حد نطفهٔ آن شیء، الی ما ینتهی الیه فی حد الکمال، بر منتهای علو حسن صورت و سیرت گردد [...] فلنلطفن فی کل صنائعکم ان یا اولی البیان علی حق ما انتم علیه مقتدرون."

در بادی امر شاید این‌گونه به نظر رسد که مقصود حضرت باب از تأکیدهای مکرر در این‌گونه ارائه دادن آثار هنری، دفاع از نظریهٔ هنر برای هنر است. دقت در آیات اخیر معلوم می‌سازد که منظور نظر حضرت باب از مفهوم هنر برای هنر اینست که هر هنری در کمال آن جلوه می‌کند. ایشان نیز چون حضرت

بهاء‌الله، همسویی هنر و صنایع را در راستای اهداف دین می‌دانند و توأمان به حسن صورت و حسن سیرت تأکید دارند و در نظام دینی آیین بابی، همچون امر بهائی، میزان و معیار حسن سیرت، احکام دینی است. حضرت بهاء‌الله بارها در کتاب اقدس بدین مضمون اشاره فرموده‌اند که آثار ایشان میزان و قسطاس هدایت است. بنابراین حضرت باب و حضرت بهاء‌الله را به هیچ وجه نمی‌توان مبلغ فرهنگ جدید غرب در ایران دانست.

این که حضرت نقطهٔ اولی چنین سخت گیرانه نسبت به عرضهٔ محصولات هنری حکم صادر نموده‌اند، کاملاً مطابق با فلسفهٔ آیین بابی است. برای شناخت نحوهٔ صدور حکم در شریعت بابی باید فهمی دقیق نسبت به ساز و کار این آیین حاصل نمود. نگاه‌های اسلام‌گرایانه و یا چپگرایانه بیش از آن چه محقق را به فهم دین بابی نزدیک کند، او را سراپا دچار سردرگمی می‌کند. خود حضرت باب در کتاب بیان، این ساز و کار را در اختیار خواننده نهاده‌اند. ایشان همه چیز را در راستای رضایت موعود بیان به نام "من یظهره‌الله" می‌خواهند. این معنی بارها در کتاب بیان آمده است. در کتاب بیان مؤکداً بایان انذار شده‌اند که مرتکب عملی نشوند که باعث رنجش "من یظهره‌الله" گردند. فی‌الواقع روح آیین بابی چیزی جز عشق ورزیدن به موعود بیان نیست. این اصرار حضرت باب در تأیید ظهور بعدی و هشدار به بایان در عدم مخالفت با پیامبر بعد، به سابقهٔ تاریخی رفتار مسلمین با خود حضرت اعلیٰ بازمی‌گردد. از همین رو ایشان از پیروان خود می‌خواهند که از هر عملی که ممکن است گره و رنجش بر موعود بیان یا "من یظهره‌الله" وارد سازد، اجتناب کنند و دستور می‌فرمایند که اهتمام بایان باید در به دست آوردن رضایت و شادی او باشد. حتی ایشان حکم می‌فرمایند که هر بابی باید بهترین چیزی را که در اختیار دارد، به حضور موعود بیان "من یظهره‌الله" آورد و آن را تقدیم به او نماید.

ادامه دارد

# تو

جناب عطاءالله ستوده نیا

ای دل خَلقی ز فراق کباب  
 آتش عشقت به دل شیخ و شاب  
 نام تو سرلوحه هر دفتری  
 جان تویی و سر تو و سرور تویی  
 ریشه تویی ساقه تویی برگ تو  
 سر و ز قد تو سهی گشته است  
 لاله به دل داغ تو دارد عیان  
 نرگس شهلا ز چه بیمار شد  
 چهره گل از تو لطافت گرفت  
 بلبل بیچاره در افغان توست  
 شاپرک خسته پر سوخته  
 جان ز تو در پیکر هستی دمید  
 خانه بی ذکر تو ویرانه است  
 در سر اگر عشق تو برپا نبود  
 دل اگر از عشق تو گردد رها  
 پای ز بهر طلب کوی توست  
 مردمک دیده تو را طالب است  
 هر نفسی از دم و از بازدم  
 سینه ز عشق تو فضایش پر است

دیده ز هجران تو چون جوی آب  
 ذکر تو در صفحه‌ای از هر کتاب  
 عشق تو سرمایه هر گوهری  
 متن تویی خامه و دفتر تویی  
 زندگی سمرمدی و مرگ تو  
 نی ز تو از خویش تهی گشته است  
 سوسن از اندوه تو بسته زبان  
 چونکه به عشق تو گرفتار شد  
 جوشش مل هم ز تو نشأت گرفت  
 گریه شمع از غم هجران توست  
 دیده به انوار تو بردوخته  
 تا که بدین مرحله اکنون رسید  
 عاقل بی مهر تو دیوانه است  
 جمجمه‌ای بیش ز اعضا نبود  
 ماهیچه‌ای بیش نماند بجا  
 دست نیایشگر یاهوی توست  
 محفظه سینه تو را جالب است  
 یاد تو آرد به دلم دمبدم  
 چون صدفی پر ز در و گوهر است

# جورج تاونزند

از محراب کلیسا تا ثابت قدمی<sup>۱</sup>  
 نوشتهٔ مایکل کورتوتی (Michael Curtotti)<sup>۲</sup>  
 ترجمهٔ مهرداد جعفری

بسیار مناسب است که این نوشتار را با کلامی از خود جناب جورج تاونزند شروع کنیم زیرا بالاتر از تمام مهارت‌ها، ایشان نویسنده بودند.

"کلمات مکتوبهٔ حضرت بهاء‌الله صدا و ندای عشق است. زمزمهٔ عاشقانهٔ تمام عصرها است. رابطهٔ عاشقانهٔ پروردگار و بشر - خالق و مخلوق ... امر غریب است... این مجموعهٔ عبادتی محضه، زمینهٔ گفتار چنان فرح‌انگیز است که نشانهٔ طهارت روحانی آن شیوهٔ منحصر به خود است که شاید نمی‌بایست توجه نویسنده‌ای انگلیسی را به خود معطوف نماید، چرا که بعد از هفتاد سال حیات بی‌توجه به ادیان و فرهنگ غربی باقی مانده بود."<sup>۳</sup>

آنچه که در بالا آمده مطلبی است که ایشان تقریباً نود سال پیش یعنی در سال ۱۹۳۰ نوشته است و آن غربی‌ای که متذکر شده است، هنوز هم تا امروز باقی مانده و چه تعدادی از حجبات که تا حال مانع است؟

تفکرات و تأملات ایشان را در سفر روح انسانی با توجه به آنچه در بالا گفته شد می‌توان در زمزمهٔ محبت حقیقی که حضرت بهاء‌الله در "هفت وادی" نازل فرمودند در اعماق قلب احساس نمود که خود باعث سؤالی دیگر می‌شود:

"آن هنگام که سیر روح در هفت وادی به آخر می‌رسد، تمنای قلب، که جنت الهی است حاصل شود، دیگر چه باقی خواهد ماند برای عبد خود بجز تکرار همان سفر در خیرد و عشق حقیقی تا ابدیت که از نوری به نوری فراتر رود، از حقیقتی به حقیقتی فراتر، از جمالی به جمالی فراتر؟"<sup>۴</sup>

جناب جورج تاونزند در سال ۱۸۷۶ در ایرلند متولد شدند. در ابتدای حیات به عنوان روزنامه‌نگار برای آیریش تایمز (Irish Times) به کار مشغول و

بعد از فارغ‌التحصیلی در رشته حقوق قضائی در دفتری حقوقی استخدام شدند. ایشان از هیچ‌کدام از این دو شغل رضایتی نداشتند لذا به آمریکا رفته و با هیکلی قوی برای مدت دو سال در جنگل‌ها به عنوان چوب‌بُر در مناطق کوه‌های راکی (Rocky Mountain) و پارک یلو استون (Yellow Stone Park) مشغول شدند. عاقبت به حرفه کشیش روحانی روی آورده و در کلیسای انجلیکن (Angelic Church) به عنوان معاون اسقف در شهر کلوفرث (Archdeacon of Clofer) مشغول گردید و بعداً تا سن ۷۰ سالگی در کلیسای سنت پاتریک (Canon of St. Patrick) مقام اسقفی داشت.

در سال ۱۹۲۰ به امر مبارک بهائی [دین بهائی] اقبال آورد و در سال ۱۹۲۶ حضور حضرت شوقی افندی که رهبری جامعه بهائی را به عهده داشتند مرقومه‌ای فرستاد و داوطلب کمک در ترجمه آثار به انگلیسی گردید که مورد قبول و تصویب حضرت ولی امرالله [شوقی افندی] قرار گرفت. این امر باعث همکاری بسیار وی با حضرت ولی امرالله گردید و جناب تاونزند آنچه را که حضرت ولی امرالله در رقائم خویش به پایان می‌رسانند، ایشان مرور نموده و اگر لازم بود با پیشنهاد خود بهتر می‌نمودند و در بعضی اوقات مقدمه‌ای بر آثار حضرت ولی امرالله هم می‌نوشتند و این فعالیت‌ها بنفسه بسیار اهمیت داشت که در این باره حضرت ولی امرالله مرقوم فرمودند:

"... قضاوت عالی شما، قدرت ادبی به همراه همدردی صمیمانه و دقت در مرور... متون که به انگلیسی ترجمه گردیده باعث قدردانی عمیق است که نظرات شما مورد استفاده قرار خواهد گرفت... آرزو چنان است که مطالبی بیشتر برای مرور ارسال گردد..."<sup>۵</sup>

مانند بسیاری از بهائیان اولیه که حیاتی دو جانبه داشتند، جناب تاونزند مشتاقانه مایل بودند که به ثبوتی از دوگانگی مابین شغل خود به عنوان کشیش کلیسا که با اعتقادات قلبی خویش متفاوت بود برسد. ایشان برای سالیان سال آرزو داشتند که شغل کلیسا را ترک نمایند، ولی مسؤلیت خانواده و عدم امکانات پیدا نمودن شغلی دیگر مانعی در این تحقق قلبی بود. این کشمکش درونی مانع از آن نشد که ایمان خویش را به دیانت بهائی مخفی نگهدارد. در سال ۱۹۳۴ در

نوشته‌ای مفصل، تسلسل‌ظهور ادیان را بر اساس تعالیم حضرت بهاء‌الله توضیح داد. به علت این که به عنوان کشیش نظارتی خارج از مباحث مسیحیت اظهار نموده، انتظار داشت که شغل خویش را از دست بدهد. در سال ۱۹۳۸ کتاب دیگری تحت عنوان قلب کتاب مقدس (The Heart of the Gospel) نوشت و از مسیحیان خواسته بود که به ندای حضرت بهاء‌الله پاسخی مثبت دهند. ولی علی‌رغم تمامی ابلاغ آشکار امرالله [دین بهائی] و معرفی تعالیم حضرت بهاء‌الله، این امر به از دست دادن شغلش نینجامید. وی در میان همکاران مسیحی مورد احترام فراوانی بود و این نکته‌ای بود که احتمالاً ایشان نتوانسته بود مقابله به مثل نمایند. در سال ۱۹۴۹ در بالای منبر کلیسای سنت پاتریک (St. Patrick) رسماً دیانت حضرت بهاء‌الله را به همگان ابلاغ نمود.

"... در مورد برادری و یگانگی که هدف دیانت حضرت مسیح و حقیقت ادیان بود صحبت کردم و اظهار نمودم که دیانت حضرت بهاء‌الله تنها امری است که امروزه به آن اعتقاد داشته و زندگی می‌کنم و تقاضا کردم که دیگران هم آن را پیروی نمایند و اگر پیروان کلیسا مایل به سعادت‌مندی خویش در آینده هستند، باید آن را پیروی نمایند و بیانم را خاتمه دادم ... عکس‌العمل رهبر کلیسا چیزی بود که تا آن زمان سابقه نداشت. وی داوطلبانه اظهار داشت که به چه میزانی از ایراد چنان خطابه خوشش آمده بود و چه تغییری در متن و مطالب بود که از گذشته تا حال اعضاء کلیسا بدان گوش داده بودند."<sup>۶</sup>

شرایط خانواده مانع از استعفای ایشان بود و رهبری کلیسا هم به خدمت وی خاتمه نمی‌دادند و عاقبت همکارانش به این دوگانگی پی برده و جناب تاونزند با مشورت رهبری کلیسا و محفل ملی بهائیان انگلستان کمی قبل از بازنشستگی از شغلش استعفا داد که نتیجه‌اش از دست دادن مزایای بازنشستگی و امکان روبرو شدن با فقر را در سنین کهولت برایش به ارمغان داشت.

جامعه بهائی به حمایت ایشان قیام نمود. ایشان برای توضیح علت استعفای خویش مقاله‌ای برای رهبران و پیروان کلیسا نوشت که بیش از بیست هزار نسخه در تمامی کشورهای انگلیسی زبان منتشر گردید، ولی متأسفانه نتوانست باعث ابلاغ امرالله [دین بهائی] در حد گسترده‌ای گردد.

علیرغم حیاتی مملو از خدمات امری [بهائی] صمیمانه مبتلا به افسردگی گردید و طی نامه‌ای به حضور حضرت ولی امرالله از سلامتی و تقلائی خویش ایشان را مطلع نمود. با تعجب فراوان تلگرامی از حضرت شوقی افندی دریافت نمود که ایشان را به مقام "یادی امرالله" منتصب فرمودند: خادم برارنده امرالله. انتصاب ایشان حیاتی تازه در وی دمید و با روحی تازه در حین اسفار متعدد به خدمات امری خویش ادامه داد.

در اواخر ایام حیات مبتلا به بیماری پارکینسون (Parkinson) شد ولی توقفی در ادامه خدمات خویش نداد. جناب جورج تاونزند در روز ۲۵ مارس سال ۱۹۵۷، چند روز قبل از انتشار کتابش به نام مسیح و بهاءالله (Christ and Baha'u'llah) صعود نمود.

<sup>۱</sup> - این مقاله شماره ۵۷ نویسنده می‌باشد.

<sup>۲</sup> - مایکل کیرتوتی به مناسبت جشن دویمین سالگرد تولد مبارک حضرت بهاءالله که در ۲۲/۲۱ اکتبر ۲۰۱۷ برگزار می‌گردد تعهد شخصی نموده که تا آن روز ۲۰۰ مقاله در مواضع مختلفه دیانت بهائی بنویسد. برای اصل این مقاله‌ها به: <http://beyondforeignness.org> مراجعه فرمائید.

<sup>۳</sup> - قسمتی از آنچه ایشان در مورد استنباط خویش از کلمات مکنونه برداشت نموده‌اند. برای اصل این نوشته به انگلیسی به وبسایت زیر مراجعه نمائید:

<https://bahai-library.com/townshend hidden words reflection>

<sup>۴</sup> - برای اصل این نوشته به انگلیسی به وبسایت زیر مراجعه نمائید:

<https://bahai-library.com/townshend seven valleys meditation>

<sup>۵</sup> - ترجمه به مضمون از مرقومه حضرت ولی امرالله. برای اصل این نوشته به انگلیسی به وبسایت زیر مراجعه نمائید:

[...https://bahai-library.com/wtwp/PDF/SOME%20EARLY%20BELIEVERS%20IM%20THE%2](https://bahai-library.com/wtwp/PDF/SOME%20EARLY%20BELIEVERS%20IM%20THE%2)

<sup>۶</sup> - ایضاً

## در انتخابات بهائی، چه گونه باید رأی داد

جناب آرش ابی‌زاده  
برگردان جناب عرفان ثابتی  
دنباله مطالب پیشین

### معیارهای مربوط به تک تک اعضا در یک انتخابات

به نظر شوقی افندی، نمایندگانی که به عضویت شوراهای روحانی انتخاب می‌شوند باید "وفاداری بی قید و شرط، از خودگذشتگی، ذهن تربیت شده، توانایی مسلم و تجربه‌ی کافی" داشته (شوقی افندی ۸۸: ۱۹۷۴) و "مؤمن، مخلص، آزموده، توانا، و قابل" باشند (بیت‌العدل اعظم ۱۹۹۱، ج ۱: ۳۱۷، شماره‌ی ۷۱۶). این مجموعه‌ی اول از معیارها، آشکارترین و شناخته شده‌ترین معیارها در جامعه‌ی بهائی هستند: معیارهایی که ویژگی‌های مطلوب اعضای شوراهای روحانی بهائی را مشخص می‌کنند.

### معیارهای مربوط به ترکیب جمعی شورای روحانی در یک انتخابات

هدف از انتخابات بهائی، صرفاً انتخاب افرادی برای عضویت در شوراهای روحانی نیست بلکه هدف انتخاب هیئت جمعی است. کیفیت شورای انتخابی تنها مبتنی بر ویژگی‌های فردی هریک از نمایندگان نیست بلکه این امر بستگی به آن دارد که صفات، مهارت‌ها، دانش، و تجربه‌ی این افراد تا چه حد یک‌دیگر را، به مثابه یک کل، کامل می‌کنند. برای مثال، فرض کنید که ۹ عضو شورا همگی وفادار، از خود گذشته، آموزش دیده و دارای دیگر فضائل باشند اما همگی پیشینه‌ای واحد و تجربه‌های دقیقاً یکسانی از زندگی داشته باشند. این فقدان تنوع و کثرت می‌تواند از کیفیت شورا بکاهد هرچند همه‌ی اعضای آن به طور جداگانه کاملاً شایسته باشند. بنابراین، دومین نوع از معیارها، ویژگی‌های شورا را به مثابه یک کل، فارغ از ویژگی‌های تک تک اعضا، مشخص می‌کند. منشی شوقی

افندی در نامه‌ای از طرف او می‌نویسد: "ته اعضای شورا، بلکه خود شورا به مثابه یک نهاد مهم است." (بیت‌العدل اعظم ۱۹۹۱، ج ۱: ۳۱۷، شماره‌ی ۷۱۶).

شوقی افندی به طور مشخص از سه نمونه از این معیارهای جمعی نام می‌برد: تنوع، نمایندگی و حضور اقلیت‌ها در میان اعضای شورا. معلوم است که بهائیان باید به وجود تنوع در ترکیب افرادی که به آن‌ها رأی می‌دهند، توجه کنند. به نظر عبدالبهاء، تنوع سبب ظهور "جمال و کمال" است و "تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظلّ قوه‌ی واحده و نفوذ کلمه‌ی وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویّت و کمال ظاهر و آشکار شود." (عبدالبهاء، ۱۹۹۶: ۲۵ - ۲۴).<sup>۱</sup> شوقی افندی در اشاره به این بیان عبدالبهاء نتیجه می‌گیرد که "اصل محوری" نظام اداری بهائی "وحدت در کثرت" است (شوقی افندی ۱۹۹۱: ۴۲). در سال ۱۹۳۴ در نامه‌ای به شورای روحانی ملی بهائیان هندوستان، برمه و پاکستان، منشی شوقی افندی از طرف ایشان می‌گوید که تنوع اعضای شورای روحانی بهائی امری پسندیده است:

"بی تردید تفاوت زبانی و پیشینه‌ی فکری و اجتماعی متفاوت، کار را تا اندازه‌ای دشوار می‌کند و ممکن است به طور موقت مانعی بر سر راه کارایی و سهولت کار شورای روحانی ملی بهائی باشد، اما این تفاوت‌ها به رایزنی‌های شورای ملی عمومیتی می‌دهند که در غیر این صورت از آن بی‌بهره می‌بود. هم‌چنین این تفاوت‌ها به اعضا وسعت نظری می‌بخشند که باید آن را پرورش داده و گسترش دهند. در تشکیل شورای محلی یا ملی نباید در پی همسانی باشیم، زیرا اصل اساسی نظم اداری بهائی وحدت در کثرت است، امری که در آثار آیین بهائی به طور مکرر بر آن تأکید شده است (شوقی افندی ۱۹۷۰: ۴۲؛ تأکید از من است)."

در یکی از نامه‌های نوشته شده از طرف شوقی افندی به طور خاص توزیع سنی، به عنوان یکی از انواع تکثر، مورد توجه قرار می‌گیرد. در نامه‌ای به تاریخ ۱۹۴۶، منشی شوقی افندی می‌گوید که "ایشان از این امر خوشنودند که این تغییرات [در نحوه‌ی عضویت] باعث شده است تا تعداد بیشتری از جوانان به

عضویت شورای روحانی ملی انتخاب شوند. (بیت‌العدل اعظم ۱۹۹۱، ج ۲: ۹۶، شماره‌ی ۱۴۴۰). هرچند این نامه به حضور اعضای جوان [در شورا] اشاره دارد، اما از قرار معلوم در آن جامعه گرایشی مبنی بر انتخاب اعضای مسن‌تر وجود داشته و لذا می‌توان نتیجه گرفت که نگرانی عمومی شوقی افندی بیشتر متوجه تنوع سنی اعضا بوده است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - عبدالبهاء می‌گوید که "اختلاف به دو قسم است. یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبازره که یک‌دیگر را محو نمایند و خانمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخوارگی و درندگی آغاز نمایند. و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال ... چون جهت جامعه که نفوذ کلمه‌الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طباعی سبب زینت عالم انسانی گردد. و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خلقی اعضا و اجزای انسان است که سبب ظهور جمال و کمال است ... و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طباع و اخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه‌ی واحده و نفوذ کلمه‌ی وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود." (عبدالبهاء، ۱۹۹۶: ۲۵ - ۲۳).

<sup>۲</sup> - به نظر می‌رسد بیت‌العدل اعظم هم چنین درکی از این امر دارد. نگاه کنید به نامه‌ی ۲۵ مارچ ۲۰۰۷ بیت‌العدل اعظم به بهائیان جهان که در آن پیشنهاد می‌کنند "رای‌دهندگان از بین کسانی که به نظر آن‌ها صلاحیت خدمت دارند، افرادی را با توجه به عوامل دیگر مثل توزیع سنی، تنوع، و جنسیت برگزینند." هم‌چنین نگاه کنید به نامه‌ی شوقی افندی به یکی از بهائیان، مورخ ۶ ژوئیه‌ی ۱۹۴۴، که در صفحات ۸۱ - ۸۰ کتاب پیام‌هایی به کانادا منتشر شده: "باید احبا را تشویق کرد که نه‌تنها درباره‌ی ویژگی‌های اعضای شوراهای انتخابی خود بلکه درباره‌ی امور مورد نظر شما، قانون میانگین‌ها (the law of averages)، سن و بیماری برخی از اعضا، و نظایر این بیشتر فکر کنند."

ادامه دارد

## مدرسه دخترانه تربیت تهران: مشارکت بهائیان ایرانی و آمریکایی در آموزش مدرن

خانم یاسمن رستم کلایی  
دنباله مطالب پیشین

پایان (۱۹۲۹ - ۱۹۳۴) خوش‌بینی به واقعیت نپیوست



ادلید شارپ  
(۱۸۹۶-۱۹۷۶)

در سال ۱۹۲۹ به دعوت مودی، یکی از بهائیان سانفرانسیسکو به نام آدلاید شارپ مدیریت مدرسه را عهده‌دار شد و تا زمان تعطیلی مدرسه توسط دولت به کار خود ادامه داد. شارپ در سال ۱۹۷۶ در تهران درگذشت و همچون کپس و مودی در این شهر به خاک سپرده شد. شارپ نه تنها آخرین مدیر آمریکایی مدرسه‌ی دخترانه‌ی تربیت بلکه نخستین آمریکایی و اولین زنی بود که در سال ۱۹۵۴ به عضویت شورای روحانی ملی بهائیان ایران انتخاب شد.

گزارش‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ حاکی از رشد چشمگیر تعداد دانش‌آموزان، برنامه‌ی درسی، و فعالیت‌های این مدرسه است. طبق گزارش خبرنگار بهائی: "در چند سال اخیر، تعداد دانش‌آموزان تقریباً دو برابر شده است." در سال ۱۹۳۱،

تعداد دانش‌آموزان ۵۰۰ نفر بود که تا سال ۱۹۳۳ به ۷۵۰ نفر افزایش یافت. در همین سال، تعداد آموزگاران مدرسه ۳۴ نفر بود. در این دوره، به کمک صندوق یادبود کپس، مهد کودک و دو پایه‌ی تحصیلی دیگر به مدرسه اضافه شد. مدرسه درس‌های فنی - حرفه‌ای مثل فرش‌بافی را به برنامه‌ی درسی افزوده و وسایل جدیدی از جمله "پروژکتوری برای نمایش فیلم‌های آموزشی، فیلم‌های بهداشتی، و فیلم‌هایی برای آگاه ساختن دانش‌آموزان از زندگی در دیگر کشورها" خریده بود. بخشی از مسئولیت‌های اداری را روح‌انگیز فتح اعظم برعهده گرفته بود.

فتح اعظم یکی از سه زن ایرانی بود که در اداره‌ی تربیت نقش داشت. در دو دهه‌ی اول فعالیت این مدرسه، وفائیه‌ی مدحت ناظم آن بود و در سال‌های پایانی عمر این مدرسه جای خود را به فتح اعظم داد که از فارغ‌التحصیلان همین مدرسه بود. در سال ۱۹۱۰، قدسیه‌ی اشرف، فارغ‌التحصیل مدرسه‌ی دخترانه‌ی پرسبیت‌ترین‌های آمریکایی در تهران، به عنوان یکی از نخستین زنان ایرانی به آمریکا رفت. او در اولین کنفرانس انجمن آموزشی ایران و آمریکا در واشنگتن دی‌سی شرکت کرد و از دانشکده‌ی تربیت معلم دانشگاه کلمبیا فوق‌لیسانس تعلیم و تربیت گرفت. او حوالی سال‌های ۱۹۲۰/۱۹۱۹ برای کمک به اداره‌ی تربیت در فاصله‌ی میان درگذشت کپس و انتصاب کئی به ایران بازگشت. به رغم دارا بودن مدارک تحصیلی معتبر، وزارت معارف به او اجازه‌ی کار نداد چون بهائی بود.

از نظر سازمانی، مدیریت مدرسه در حال تغییر بود. مکاتبات شارپ حاکی از همکاری نزدیک او با شورای نوظهور روحانی ملی بهائیان ایران است که هیئت‌ی را برای نظارت بر مدارس تربیت منصوب کرده بود. شارپ و فتح اعظم نخستین زنانی بودند که به عضویت این هیئت درآمدند. این امر، گسست از روال موجود و توسعه‌ی ساختار اداری و سازمانی نوآرانه‌ای در جامعه‌ی بهائی ایران بود. در گذشته، کپس در برابر هیئت تمام مردانه‌ی مدرسه‌ی تربیت مسئول بود و اغلب با آن‌ها اختلاف داشت، اما اکنون شارپ و فتح اعظم اعضای هیئت جدیدی وابسته به سازمان ملی بهائی بودند. احتمالاً حضور آن‌ها در این هیئت، عضویت ایشان در شورای روحانی ملی بهائیان ایران را تسهیل کرده است. تربیت زیر نظر سازمانی

ملی بود که آن هم به نوبه‌ی خود، زیر نظر شوقی افندی در حیفا بود. زمانی اغلب مودی و کپس، و گاهی هیئت مدرسه بر امور مالی و اداری نظارت می‌کردند اما یک دهه بعد، نظارت سازمانی و نهادی متمرکزتر شده بود.

در سال‌های پایانی مدرسه به رشد خود ادامه داد و اعتبارش را حفظ کرد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰، با توجه به اصلاحات رضاشاه در جهت سکولاریزه کردن و تمرکز بخشیدن به امور، به نظر می‌رسید که توان و نوآوری‌های سازمانی جامعه‌ی بهائی ایران افزایش یابد. شوقی افندی در نامه‌ای به جامعه‌ی بهائی آمریکا نسبت به آینده‌ی ایران و جامعه‌ی بهائی به شدت ابراز خوشبینی و امیدواری کرد:

”اصلاحات انقلابی، بدون خونریزی و با مقاومتی ناچیز، در حال تقلب اساس و ساختار جامعه‌ی بدوی ایران است. لوازم ضروری نظم و امنیت عمومی در سراسر قلمرو شاه در حال فراهم شدن است، و این امر مایه‌ی خشنودی ستمدیدگان ایران - برادران مظلوم ما در آن سرزمین - شده است. سرعت و سهولت باورنکردنی در تصویب بی قید و شرط لوایح مترقی دولت در امور آموزش، تجارت و مالیه، حمل و نقل و مسافرت، و توسعه‌ی منابع داخلی کشور در مجلسی پیش از این ارتجاعی، و از میان رفتن مقاومت و بی‌علاقگی توده‌های مردم به این لوایح، بی‌تردید رهایی برادران ایرانی ما از غل و زنجیر حکومت مستبد و سفاک پیشین را شتاب می‌بخشد.“

شوقی افندی پیش‌بینی می‌کرد که این ”ایران احیا شده“ برای بهائیان آن کشور خوش یُمن خواهد بود و ”آن‌ها را به انجام کارهای ضروری، با هدایت محافل روحانی محلی، برای تأسیس مدارس بهائی، برگزاری جلسات علنی، و بنای مسافرخانه‌ها، کتابخانه‌ها، و گرمابه‌های عمومی بهائی تشویق خواهد کرد.“

ادامه دارد

## شرح حال یکی دیگر از شهدای شیراز

جناب دکتر سید ضیاءالله احراری • علیه رضوان الله



شهید مجید، نخبه احرار و سید ابرار جناب سید ضیاءالله احراری فرزند سید جلال احراری در اردیبهشت ماه ۱۳۱۲ در سورمق آباده متولد گردید. مادر ایشان خاتون جان بیگم از سن طفولیت به این فرزند خود علاقه مخصوصی داشت. در ایام خردسالی تحصیلات ابتدائی را در سورمق آباده طی نموده و چون پدرشان صعود نمود، نزد برادر خود کمال احراری به آبادان رفت و تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم به پایان رسانید و مدت ۶ سال در شرکت فیروز خرمشهر مشغول کار شده و در کلاس‌های امری و تشکیلات جوانان به خدمات روحانیه می‌پرداخت.

سپس در اجرای امر حضرت ولی عزیز امرالله مبنی بر لزوم مهاجرت عازم کشور ایتالیا شد و مدت سه سال در شهر مانتوا توقف و موفق به تشکیل محفل مقدس روحانی گردید. سپس برای دیدار خانواده به ایران معاودت و با خانم منیژه گلشن ازدواج نموده و مجدداً به ایتالیا مراجعت نمود و مدت ۶ سال نیز در شهر تریست سکونت اختیار و محفل روحانی آن محل را نیز تشکیل داد. ضمناً تحصیلات خود را نیز در رشته داروسازی ادامه و موفق به اخذ درجه دکترا در این رشته شد. در

سال ۱۳۵۰ به ایران معاودت و در خرمشهر ساکن و به خدمات امری مشغول گردید. در سال ۱۳۵۸ به شیراز رفته و در بیمارستان حافظ به عنوان مسئول امور داروئی استخدام و موفق به کشف داروئی به نام کربنات تیوم برای بیماران روانی گردید که مورد تأیید و اخذ تشویق‌نامه از سازمان بهداشتی گردید، ضمناً به عضویت محفل و به سمت منشی به خدمات امری خود ادامه داد.

در سال ۱۳۶۱، روز ۳۱ فروردین ماه دادگاه انقلاب شیراز ایشان را کتبا احضار و پس از مختصر بازجویی بازداشت و مدت ۷ ماه در زندان عادل‌آباد مورد بازجویی و پرسش‌های حاکم شرع و اصرار و ابرام او در تبرّی و انکار از امر مبارک قرار گرفت. اتهامات ایشان در کیفرخواست، حمایت از ملهوفین بهائی و فعالیت شدید تشکیلاتی بود. مدافعات دکتر طبق اظهار هم‌بندی‌های ایشان این بوده که خدمت به انسان‌ها شعار هر بهائی است و در مورد پیشنهاد دادن فرصت برای تحقیق درباره اسلام، قبول ننموده و پاسخ داده بود به مفاد آیات کریمه قرآن مجید، هر موحد و مؤمنی مسلمان است و این امر تحصیل حاصل است و پیشنهاد دوم یعنی تبرّی از بهائیت را با ذکر کلمات ابدأً ابدأً به شدت ردّ نموده بود. در این مدت خانواده ایشان می‌توانستند هفته‌ای یک بار ایشان را از پشت پنجره‌های شیشه‌ای به زحمت ملاقات نمایند. ایشان در آن احوال همیشه شاد و خندان بود و در حقیقت شهادت را متها آرزوی خود می‌دانست و هر وقت بحث شهادت و احتمال شهید شدن مطرح می‌شد، به رفقای هم‌بند گفته بود من فرصت نمی‌دهم که گلوله به سراغم آید، من خود به استقبال او می‌روم. عاقبت به جرم ایمان و اعتقاد خلل‌ناپذیرش به مظهر امر الهی محکوم گشته و غروب روز ۳۰ آبان ماه ۱۳۶۱ طناب دار را بر گردن خود خرید و فدای راه جانان گشته و به رتبه شهادت نایل گردید. جسد مطهرش با اجازه مقامات مربوطه در گلستان جاوید شیراز مدفون گردید.

دکتر احراری محفوظات امری فراوان و خطی زیبا داشت و چون تحصیل کرده ایتالیا و آشنا به ریشه زبان لاتین بود، به کمک خودآموز زبان اسپرانتو، این زبان را در زندان در مدت کوتاهی فرا گرفت. به همسر و تنها فرزند

خود (هومن) عشق می‌ورزید. کارهای دستی جالبی از قبیل درست کردن تسبیح از هسته خرما را در زندان یاد گرفته و برای منسوبان به رسم یادبود می‌فرستاد.

در اواخر ایام با تضمین از غزل حافظ، پیام جالبی خطاب به یگانه فرزندش (هومن) سروده که به نحو غیرمنتظره‌ای از کنترل زندان رد شد و به دست فرزندش که اینک با مادر خود ساکن ساندا یا گو هستند رسید که فی الواقع وصیت‌نامه اوست. (طوبی له و حُسن مآب)

بشو ای جان پسر از پدر الهامی چند تا خبردار شوی شاید از ابهامی چند

ما نهادیم درین دام بلا گامی چند حب عالی ننوشتیم و شد ایامی چند

قاصدی کو که فرستم به تو پیغامی چند

عشق حالیت که پائین رهش نیست پدید حول این راه خطرناک شدیدست شدید

لیک پیکش همه شوق است و امید است و نوید ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهد لطف شما گاهی چند

گل اگر خرقه تهی کرد ز گلشن بشتاب شسامه روح معطر شود از عطر گلاب

و تو ای غنچه نورسته زمان را دریاب می چو از خم به سبو رفت و گل انداخت نقاب

فرصت عیش نگهدار و بزنی جامی چند

زاد راه سفر عشق و ولا درد و بلاست نزد عشاق جگر سوخته‌اش عین ولاست

چون درین راه خطرناک فنا نفس بقاست قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست

بوسه‌ای چند بیامیز به دشنامی چند

دمی اندر سخن حافظ شیراز نگر که چه رندانه زند طعنه به هر افسونگر

یا ز آینده ایام چنین داد خبر زاهد از کوچه رندان به سلامت بگذر

تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

گوید ای بی‌خبر از عالم اسرار مگوی خرقه پاکدلان را به بد و نیک مشوی

اینقدر از می و معشوق بقا عیب مجوی عیب می چونکه بگفتی هنرش نیز بگوی

نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

چونکه الطاف خدا شامل حال فقر است پس چه غم از الم و درد و غم رنج و بلاست

چون خریدار دل سوختگان لطف خداست ای گدایان خرابات خدا یار شماست

چشم انعام مدارید ز انعامی چند

شرح عشاق جگرسوخته سینه پریش      نتوان گفت به آن بسی خبیر نادریش  
 آری ای عاشق دلباخته دوراندیش      پیر میخانه چه خوش گفت به دردی کش خویش  
 که مگو حال دل سوخته با خامی چند  
 حین که درقلب تو حق آتش ایمان افروخت      چرخ بر قامت تو پیرهن حکمت دوخت  
 پدرت درس وفا از تو و مامت آموخت      حافظ از شوق رخ مهر فروغ تو بسوخت  
 کامکارا نظری کن سوی ناکامی چند



حضرت امه‌البها روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده‌اند: "نوشتن و نشر کتب و کار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می فرمودند هرگز خسته نمی شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه جا و همه وقت حمایت می فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

### قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی، تجدید می گردد. برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به: PAYAM-I-BADI قابل پرداخت نموده و به آدرس ذیل ارسال دارید:

Payam-I-Badi  
P.O.Box 3487  
Quartz Hill, CA 93586

برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن خود را به آدرس پستی و یا الکترونیکی ذیل ارسال دارید:

**SOHEIL ROSHAN-ZAMIR**  
**841 Vista Grande Drive**  
**Santa Paula, CA 93060**  
**U.S.A.**

**SOHEILRZ@OUTLOOK.COM**

توجه: ژانویه هر سال موعده پرداخت حق اشتراک است، مشترکان  
ارجمند لطفاً عنایت فرمایند.

# **PAYAM-E-BADI**

**VOLUME 35**

**NO'S:**

**412-413-414**

**October - November - December  
2017**

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi